نقدی بر ادعای تصفیه روایات در قرن چهارم و توسعه آن‌ها توسط شیخ طوسی

دیروز روایت عمر بن یزید مطرح شد؛ آقا در آخر مباحثه فرمایشی فرمودند. فرمودند در قرن چهارم، شروعش با مرحوم کلینی که اولین جامع روایی ـ کافی بود، به دنبالش فقیه ـ مرحوم صدوق در قرن چهارم بود، آن‌ها سعی کردند روایات شیعه را تصفیه کنند. مرحوم شیخ الطائفه بخاطر این‌که شیخ الطایفه بودند باز عمل کردند بطوری‌که با ساینی بتوانند حرف بزنند.

شاگرد: روایاتی که تصفیه کردند در دست مردم بوده است؛ این‌که احادیث شیعه مختلف است را میدانستند. و علماء میدانستند که اینها روایات ما نیست. لذا شیخ مجبور بوده همه را جمع کند.

شاگرد۲: یعنی مرحوم شیخ با این‌که میدانستند اینها روایات جعلی است، آن‌ها را آورده است؟

شاگرد: نه، تصفیه نشده یعنی میراث فطحیه است.

شاگرد۲: یعنی قابل اعتماد نیستند.

شاگرد: بله، قابل اعتماد نیستند و به جهت جمع آورده است. قرائنی هم آورده‌اند که در آن قرن اینها یک امر متعارفی بوده است و کتبی مینوشتند تا این اختلافها را حل کنند. صرفنظر از این‌که راه‌های تعارض را بگویند.

استاد: ببینید مرحوم شیخ تهذیب را از چه زمانی شروع کردند؟ وقتی تهذیب را شروع کردند، به شیخ مفید میگویند «ادام الله ظله». یعنی زمان حیات شیخ مفید، تهذیب شروع شد. این جور که در خاطرم هست مرحوم شیخ، چهارصد و هشت وارد بغداد شدند. مرحوم مفید چهارصد و سیزده وفات کردند. پنج سال محضر شیخ مفید را درک کردند. ولی تهذیب را در همین پنج سال شروع کردند. سیصد و هشتاد و پنج هم تولد ایشان است. یعنی وقتی وارد بغداد شدند یک جوان بیست و سه‌ساله بودند. وقتی وفات استادشان شیخ مفید بود، یک جوان بیست و هشت ساله بودند. نمیتوان گفت شخصیت شیخ الطائفه بودند. هنوز ایشان شیخ الطائفه نبودند. حدود سی سال بعد از شیخ مفید، رئیس طائفه امامیه سید مرتضی بودند. حدود سی سال، کم نیست. باز شیخ شخصیت دوم بودند. شاگردی مهم سید را کردند. بنابراین میدانیم تهذیب را وقتی شروع کردند که هنوز یک جوان بسیار آگاه و فعالی بودند. معلوم است. ولی شیخ الطائفه نبودند که بخواهند به‌عنوان یک پدر دلسوزی کنند؛ به‌عنوان شخصیت اجتماعی که دارند باز رفتار کنند.

شاگرد: بالأخره دغدغه اش را داشتند. این از مقدمه معلوم است.

استاد: وقتی به مقدمه نگاه کنیم، مرحوم شیخ تصریح می‌کنند و می‌گویند «روایات اصحابنا». اگر قرن چهارم بزرگان امامیه، روایات را تصفیه کرده بودند، دوباره ایشان می‌گویند «روایات اصحابنا»؟!

شاگرد: اصحابنا، مثل واقفیه را شامل می‌شود.

استاد: پس اگر «اصحابنا» مثل آن‌ها را شامل می‌شود، باید ببینید تصفیه در قرن چهارم روی چه میزانی است. تصفیه قرن چهارم سند محوری بوده؟ کتب واقفیه و فطحیه کنار رفته؟ ای من، به محتوا نگاه کردند و اجتهاد کردند، یعنی هر چه که در کتب آن‌ها را قبول نداشتند تصفیه کردند؟ کدام یک از این‌ها است؟

شاگرد: سند محوری که اصلاً در آن دوره نبوده است.

استاد: منظورم این است که اصل روائی واقفیه را کنار می‌گذاشتند؟ که تقریباً تصریح کلام شماست، ای من، آن را نگاه می‌کردند و تصفیه می‌کردند؟

شاگرد: نه، ظاهرا محتوا را نگاه می‌کردند.

استاد: بنابراین تصفیه مربوط به واقفیه نشد. تصفیه از اتاخاب و اجتهاد و نظر شد. از فقاهت شد. به محتوا نگاه کردند. اگر بخواهید بفرمایید تصفیه از ناحیه خود رساله‌ها بود، جواب خیلی راحتش این بود که بگویند: « هوالاء لیست من روایات اصحابنا». ما حرفش را زدیم، فیلترش را گذاشتیم. چرا به ما نسبت می‌دهید؟! این جواب خیلی روشن بود. نه این‌که دوباره بگویند «روایات اصحابنا»، بعد شروع به اجتهاد و انتخاب کردن کنند. قبلی ها هم به اجتهاد تصفیه کردند، این هم اجتهاد بعد الاجتهاد است. شاهدش همین روایت ما است.

شاگرد۲: در کافی که خیلی جاها از روایات فطحیه نقل می‌کند.

استاد: اصلاً جالب همین روایتی است که می‌خواهیم بخوانیم. روایت عمر بن یزید؛ سندش را ببینید. این روایت تنها در کافی آمده است. دو واقفی در سند این حدیث آمده است. سید می‌گوید که سند ضعیف است. این روایت در جلد هشتم کافی، صفحه سیصد و سی و دو آمده است. مرحوم کلینی در صفحه سیصد و سی و یک، یک سند می‌آورند و روایات بعدی را از آن نقل می‌کنند. دو واقفی بزرگ در این روایت آمده است. بعدش هم نُه روایت می‌آورد.

> **حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّهْقَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبَانٍ عَنْ صَبَّاحٍ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبِ غَيْرِهِمَا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع حِينَ طَرَحَتِ الْمُسَوِّدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ بِأَنَّا قَدْ قَدَّرْنَا أَنْ يَئُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى قَالَ فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أُفٍّ أُفٍّ لَمَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفْيَانِيَ[1]**

«حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ»؛ از واقفی های بسیار مهم است. صریحاً آن را توثیق کرده‌اند. **«عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّهْقَانِ»**؛ ایشان واقفی نیست. **«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ»**؛ علی بن الحسن که شدید العناد است. واقفی بود که این قدر درگیری بود.

«**عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ**»؛ ایشان همان محمد بن ابی عمیر معروف است. «**عَنْ أَبَانٍ**»؛ ابان بن عثمان. «**عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ**». نُه تا روایت است که ابتدائشان این سند است و سپس از ابان نقل میکنند. مضمون اولین روایت مضمون قشنگی است. معلی میگوید از کوفه نامه های زیادی برداشتم، آن زمانیکه ابومسلم خراسانی قیام کرده بود، آنها را محضر امام صادق علیه‌السلام بردم. همه نامه ها گفته بودند: «**انّا قَدْ قَدَّرْنَا أَنْ يَئُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى**»؛ گفتند ما چنین تاقّل زدیم که الحمد لله بنی امیه رفتند و حق دارد به حق دار میرسد. معلی میگوید تا این را به حضرت دادم، «**قَالَ فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ**»؛ حضرت مجموع نامه ها را به زمین زدند. «**ثُمَّ قَالَ أُفٍّ أُفٍّ لَهُمْ أَنَا لَهُمْ بِإِمَامٍ**»؛ من امام اینها نیستم. «**فَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السَّفْيَانِيَ**».

خب این اولین روایت برای این سند است که دو واقفی مهم دارد. بعد هم نُه تا روایت جلو میرویم، به این روایتی میرسیم که بحث ما است. روایتی که سید بحر العلوم فرمودند: «روی الکلینی فی کتاب الروضه بسند ضعیف عن عمر بن یزید». همین روایت نهم است.

من این را عرض کنم؛ همین علی بن حسن طاطری در کافی بیست و نه روایت دارد. در تهذیب حدود دو برابر میشود. اما جالب این است که حمید بن زیاد که بسیار مهم است، در کافی چهارصد و سی و پنج روایت دارد اما در تهذیب صد و چهل روایت دارد. یعنی چطور مرحوم کلینی از حمید بن زیاد که از بزرگان واقفیه کوفه بوده، چهارصد و سی و پنج روایت میآورند؟! اینها تصفیه نشد؟! اما در تهذیبی که شما میگویید تصفیه شده، از خود همین حمید بن زیاد، صد و چهل روایت میآورد؟! این قدر تفاوت است.

خب اگر تصفیه اجتهادی است، آنکه کار همه بوده است. اینکه تصفیه نشد. اگر قرار شد تصفیه باشد، اجتهاد کلینی هم مختارش است. یک جوری بین دو روایت جمع کرده است.

شاگرد: «خذوا ما رووا وذروا ما رأوا» را چطور معنا میفرمایید؟

استاد: روایات اصحابنا یعنی همین. اینکه شیخ میگویند همه این اصول، روایات اصحابنا است، نه یعنی همه اینها امامیه هستند. یعنی امامیه اینها را قبول دارند. یعنی چون موثوق بوده‌اند قبول است.

شاگرد: آنها میگویند امام در قرن چهارم فرموده‌اند «خذوا ما رووا وذروا ما رأوا». وقتی داری از کافی مثال میآوری یعنی همان «ما رأوا» بوده است. واقفیه گفته اند و مشکلی هم نداشته‌اند و در میراث شیعه هست. ولی اگر در قرن چهارم تصفیه شده و در قرن بعدی آمده و بعد همه می بینند اینها از میراث واقفیه است اینها را می گویند

استاد: ببینید از حمید بن زیاد، یک کتاب بوده است. وقتی دارد سند میآورد، آیا «رأوا» میشود؟!

شاگرد: مانعی ندارد.

استاد: خب پس چطور ثقه است؟! دراینصورت که غیر موثق میشود.

شاگرد: عبدالله بن بکیر میخواهد به امام نسبت بدهد، شاید در کتاب الطلاق است، شیخ طوسی میگوید او از این حیث که امام را قبول ندارد بدتر مرتکب شده است، اینکه به امام نسبت میدهد چیزی نیست. امام هم اینها را ندیده‌اند؛ یعنی در منابع ما یک چیزهایی بوده است؛ «ما رووا و ما رأوا». حرف آنها این است.

استاد: شما باید تهذیب را بیاوری و بگویی شیخ این روایت را آوردند و آنها نیاورده بودند، یعنی متفردات تهذیب، بعد بگویی اینجا «رأوا» است.

شاگرد: مثلاً «بما الزموا علی انفسهم». در قرن چهارم این را اصلاً نیاورده اند. ای برخی از روایات بیع الغرره را شیخ نقل میکند ولی در قرن چهارم نمیآوردند. این را بهعنوان قرینه ذکر میکنند که باید قرائن همگرایش پیدا بشود. از این که صدوق و کلینی در قرن چهارم نیاورده اند، علی رغم اینکه روایات واقفیه را می آوردند ولی شیخ طوسی آن را زنده کرده است. سند هم همه از بزرگان وقف هستند. مقصودشان این است.

استاد: سؤال من این است: روایتی که شیخ در تهذیب می آورند و به فرمایش شما احیاء کرده اند، به این اعتقاد که روایت است آن را زنده کرده؟ یا به اعتقاد اینکه رأی آنها است؟ شما از شیخ نقل کردی که ابن بکیر چنین کرده

شاگرد: همین ابن بکیر ممکن است یک جا اینطور کند و یک جا نکند.

استاد: خب جایی که در تهذیب آورده، اعتقاد شیخ این است که «رأوا» بوده و علماء تصفیه کرده‌اند، و من دوباره زنده میکنم؟! اگر این باشد که شیخ از وثاقت میافتد. چون اعتقاد شیخ این است که «رأوا» است، بعد به امام معصوم نسبت میدهند؟!

شاگرد: آنها میگویند بناء این است که جمع بین روایات باشد تا شیعه از قدحی که شده نجات پیدا بکند.

استاد: نجات ندارد. میگویی «رأوا». شیخ میگوید همه این اختلافاتی که شده «رأی» آنها است. جواب درست این است. نه اینکه شیخ الطائفه بگویند اینکه علماء گفته اند «رأوا»، بعد بیایند بگویند: «قال المعصوم». آخه تهذیب منسوب به امام معصوم است.

شاگرد: آنها میگویند این طریق، طریق درستی نبوده است.

استاد: اگر طریق درستی نبوده شیخ از وثاقت و عدالت میافتند. کسی که عالم است و میداند....

شاگرد: خودش نمیداند، از اینکه آنها تصفیه کرده‌اند و جناب شیخ آورده‌اند، ما اینطور میفهمیم.

استاد: بنابراین در زمان شیخ واضح نبود که این روایات «رأوا» است. پس باز در کتب اجتهاد دخالت دارد. یعنی مرحوم کلینی چه بسا همان جا گفته که مختار من این است که این حدیث را بیاورم. اگر دیگری را نمیآورم نه چون «رأوا» است، بلکه مختار من در روایت نیست.

شاگرد: قرائت نیست که مختار داشته باشند. روایت را باید بیاورند.

شاگرد۲: «رأوا» که بهمعنای جعل نیست، بهمعنای برداشت است.

استاد: شیخ در مقدمه تهذیب میگوید به ما اراده میگیرند که در کتب روایات اصحابنا –نه اینکه عده‌ای رأی دارند- تعارضات زیاد است. و حتی عده‌ای از امامیه بهخاطر این تعارضات از تشیع برگشتند. من کتابی میبینیسم که بگویم این تعارضات نیست و جمع میکنم. خب اینجا خیلی روشن بود که بگویند اینها ربطی به روایات اصحابنا ندارد. چون رأی دیگران است.

شاگرد۳: اینها را فرع مذهب ما قرار میدهند. اگر خارج از مذهب ما است، چطور فرع بر مذهب قرار میدهند؟!

استاد: بله، اگر ما تصفیه کردیم و بزرگان مذهب گفتند که این از مذهب ما نیست، رأی دیگران است و ما قبول نداریم، این یک کار غیر حکیمانه می‌شود.

شاگرد: یک جا می‌گوییم از مذهب ما نیست مثل قیاس که از مذهب ما نیست، یک جا مثل روایات بنو فضال است که به تعبیر حضرت ، خذ ما رووا و ذر ما رأووا، آنها یک چیزهایی با روایات مخلوط کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند بعد از امام رضا آنها به ائمه رجوع نمی کردند و به کتب رجوع می‌کردند. اینکه بگوییم اصحاب تصفیه کرده‌اند در درجه قیاس نگیری‌د، بلکه آنها «رأوا» را به این صورت تشخیص دادند اما جناب شیخ اینطور تشخیص ندادند.

استاد: شما در این جمله تردید دارید؟ اگر یک راوی «رأوا» و رأی خودش را به امام معصوم نسبت داد، این موثق است؟! پس اصل وثوقش کنار می‌رود.

شاگرد۲: قابل تشخیص نیست که کدام از روی رایش بوده.

استاد: پس چرا توثیق می‌کنید؟! چرا نجاشی و خود شیخ برای طاطری و حمید بن زیاد می‌گویند ثقه هستند؟! این چه ثقه ای است که رأی خودش را به امام نسبت می‌دهد؟!

شاگرد: شما توجیه بفرمایید، شیخ در مورد عبدالله بن بکیر چه می‌گویند؟ از یک جا توثیقش می‌کنند و از جای دیگر آن نکته را هم گفته اند.

استاد: خود شیخ در استبصار همین توضیح را داده‌اند. مقدمه استبصار مقدمه خوبی است. می‌گویند روایاتی متواتر و غیر متواتر داریم، هفت هشت قسم می شمرند. آن جا می‌گویند یک قرائن خاصه موردی هست –من اینکه از وثوق بیافتد- که اینجا مطمئن بوده‌ایم. این غیر از این است که این همه روایات، همه «رأوا» باشد و بعد بگویند امام گفته اند.

شاگرد: مبنای آنها فهرستی است. سندی که نگاه نمی کنند اتفاقاً اینکه می‌گویند می‌راث را نگاه می‌کنند یعنی خط این روایت که از اول آمده است. و از واقفی به واقفی رسیده

استاد: اگر نگاهشان فهرستی است پس تصفیه قرن چهارم هم باید کتابی و اصلی باشد. کلش را باید کنار بگذارند.

شاگرد۲: فقط تحلیل سندی نیست، تحلیل محتوایی هم هست.

استاد: واقفی که شما قبول ندارید و رساله هم دارد، وقتی می‌خواهید تصفیه کنید چه کار می‌کنید؟ یعنی آن چه که می‌گوییم علماء تصفیه کرده‌اند، باید معلوم باشد. مخصوصاً با روش آماری. حمید بن زیاد بالای چهارصد روایت در کافی دارد. خود شیخ که می‌گویید در تهذیب اینها را زنده کرده، کمتر نقل می‌کند. حمید بن زیاد اقیانوس گونه بوده است. شرح حالش را ببینید. بسط کارش را ببینید. در کوفه برای خودش دم و دستگاهی داشته است.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] الكافي (ط - الإسلاميّة)، ج۸، ص: ۳۳۱

بازبینی #3
ایجاد شده 6 ژانویه 2026 14:11:45 توسط ... .
به روزرسانی شده 5 مارس 2026 16:03:50 توسط ... .